



حقوق اخوان - قسمت سوم: مکاشره رضاعی

تا اینجا کلیاتی را از حقوق اخوان مرور کرده و اشاره داشتیم که اخوان به دو گروه ثقه و مکاشره تقسیم میشوند.

در این مطلب تنها به ذکر انواع، خصوصیات و حقوق اخوان مکاشره رضاعی که در [مطلب قبل](#) تعریف آن را نموده ایم، میپردازیم.

ابتدا اینکه عمومیت اخوان مکاشره رضاعی به اندازه تمامی مسلمین است، و اقل مراتب آن کسانی هستند که تنها اندکی از شیر مادر امت نوشیده و گوشت ایشان از آن شیر روییده و به این واسطه تنها قائل به شهادتین می باشند، بنابراین این حد از برادری برای اهل تسنن هم صادق است.

و حقوق ایشان عبارت است از اینکه:

1- ایشان را پاک بدانیم.

2- مال و نکاح ایشان را حلال بدانیم.

3- تا حدی که اموراتمان در گرو هم است احتیاجات یکدیگر را رفع کنیم.

4- نیکو کار باشیم و از فضول اخلاق و احوال و اموال خود تا حدی که موجب عسر و حرجی نشود از ایشان رفع حاجت کنیم، به عنوان مثال اگر تشنه ، گرسنه یا عریانی از ایشان را دیدیم، آب و طعام و

پوششی بدهیم، یا اگر در چاه افتاده ای دیدیم بیرونش آوریم، کورشان را راه نشان دهیم و... .

به هر حال معاشرات و توجهات خاصه با ایشان نباید داشته باشیم.

مرتبه بعدی کسانی هستند که در ظاهر، به شهادت ولایت نیز قائل میباشند، اما ایمان ذاتی نداشته و تنها مقدار بیشتری از سایر مسلمین به پدر و مادر امت شبیهند، لذا بحرمت شباهت بیشتر ایشان، حقوق بیشتری داشته و وظایف بالاتری داریم.

اما حقوق ایشان عبارت است از:

- 1- حرام است اذیت و آزار رساندن به ایشان.
 - 2- مهما ممکن به عیادت مرضای ایشان و تشییع جنازه های ایشان باید رفت.
 - 3- اظهار بشاشت و مهربانی با ایشان باید داشت.
 - 4- هر مقدار خدمتی که میتوان به ایشان بنماییم که از دیگری بر نمی آید، به قدر امکان نباید مضایقه کرد.
 - 5- طبق آیه **وَ إِذَا حُیِّیْتُمْ بِتَحِیَّةٍ فَحَیُّوْا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوْهَا**، هر خیری که از ایشان به ما میرسد را به بهتر یا مساوی آن پاسخ دهیم.
 - 6- برای هرکسی هر مقدار که خداوند به او عزت داده، به همان مقدار مراتب عزتش را به عمل آوریم.
 - 7- هر کس از ایشان نسبت به ما در سن یا عزت بزرگتر است او را اکرام کنیم و هر کس که کوچکتر است با رحمت و مدارا رفتار کنیم.
 - 8- با ایشان به نیکی معاشرت و مکالمت و مجالست و معامله کنیم، چنانکه مرحوم کرمانی اعلی الله مقامه میفرماید **هر کس از شما معرفتش به خدا بیشتر است باید سلوکش با مردم بهتر باشد**.
 - 9- حسد بر بدی ایشان نبریم، یعنی اگر بدی به ما کردند به ایشان بدی نکنیم و خلاف رضای خداوند را انجام ندهیم.
 - 10- تعصب را کنار بگذاریم و با شخصی که از عالم ما پیروی نمیکند و یا با امام ما نماز نمیخواند زبان طعن را نگشاییم، چرا که این امر به اعتقاد شخصی هر کس مربوط است و در شریعت واجب نیست که همه از یک نفر اخذ علم و دین کنند یا به یک نفر اقتدا نمایند.
- آنچه عرض کردم کلیاتی است که موارد بیشتری را از شرع و اخلاق میتوان مطابق این موارد استخراج کرد. اما بطور کلی شدت و ضعف در ادای حقوق فوق به مقداری است که قرابت و شباهت با پدر و مادر اعیان اهل بیت علیهم السلام داشته باشند، یعنی هر کس اظهار محبت بیشتری نسبت به اهل بیت علیهم السلام میکند و شباهت بیشتری از حیث شریعت و اخلاق دارد، ارجح است بر سایرین.

و بالعکس تمامی حقوق فوق تا هنگامی است که پرده ظاهر را ندیده اند و باطن خود را آشکار ننموده اند، یعنی هنگامی که علانیه انکار پدر و مادر (اهل بیت علیهم السلام) را نمودند، دیگر حقی از حقوق فوق را نداشته و بایست از ایشان اجتناب کرد، و انکار اهل بیت علیهم السلام انکار قولی از اقوال واصله ایشان یا انکار فضلی از فضایل ظاهره ایشان است و یا عداوت با دوستی از دوستان معروف و مشهور ایشان (به جهت تمحض در دوستی) است، چرا که جز مرتدین و نصاب خاص، کسی عداوت و انکار ظاهری با اهل بیت علیهم السلام ندارد.

اما دسته دیگر از اخوان مکاشره رضاعی، کسانی هستند که قرابت و ارتباط بیشتری با ایشان داشته و به عنوان رفیق و همنشین انتخابشان میکنیم، از این جهت باید خصوصیات بالاتری نسبت به عموم مردم داشته باشند، چرا که از ایشان تأثیر پذیری داشته و در صورت عدم رعایت موارد ذیل الذکر موجب تباهی دنیا یا آخرتشان خواهند شد.

پیرامون انتخاب این نوع از اخوان مرحوم کرمانی اعلی الله مقامه در کتاب ارشاد العوام، چهل خصوصیت را از اخبار اهل بیت علیهم السلام میفرمایند، که به عینه ذکر میکنم:

اول آنکه کسی نباشد که وصف کند خدا را بآنچه لایق نیست چرا که مستحق نزول بلاست و اگر بلائی باو رسد ترا هم دریابد.

دوم آنکه منکر هیچ مسئله از شرایع و سنن نباشد و از فحای کلام آن انکار حقی برنیاید و کمی از مردم مقررند بکل شرایع تفصیلاً.

سوم آنکه منکر فضایل آل محمد علیهم السلام نباشد تفصیلاً و کمی از مردمنند که این ناخوشی را نداشته باشند و استکبار بر آل محمد علیهم السلام نکنند اگر مجماً بگویند که ما مقرر بفضائلیم و هر فضیلتی را که ذکر میکنی در آن خدشه و بحثی دارند.

چهارم آنکه منکر فضایل مؤمنان و جلالت قدر ایشان چنانکه سابقاً در اوایل این مجلد عرض کرده‌ام نباشد و این بسیار دشوارتر است و این خلق که من می‌بینم یهود و نصاری و مجوس در نظر ایشان عظیم‌ترینند.

پنجم آنکه فتوی‌دهنده بغیر ما نزل الله نباشد چرا که محل نزول بلاست و خدا او را کافر و فاسق و ظالم خوانده است.

ششم آنکه راغب بذکر اعداء آل محمد علیهم السلام و تحسین‌کننده ایشان و ذکرکننده کمالات ایشان نباشد که مردم را او مایل باعداء میکند و طبع دزد است و فاسد میشود.

هفتم آنکه بواسطه شبهات و علوم باطله خود القاء شبهه در خلق ننماید و مردم را از ولایت باین واسطه بکیباند.

هشتم آنکه عدو شیعیان و ضایع‌کننده ایشان در نظر مردم بذکر عیوب برای ایشان و هتک خفایای ایشان نباشد چرا که معصوم معدودند و مؤمنان خالی از عیوب نیستند و خدا ستر ایشان را خواسته

و هتك ایشان سبب توهین مردم میشود در حقوق ایشان و حرمت ایشان ضایع شده خوار میشوند پس این کس خوارکننده مؤمنان است و از او باید دوری کرد.

نهم آنکه از اهل بدعت و اختراع در دین نباشد که اگر با ایشان راه روی تو هم از اهل بدعت محسوب میشود بلکه خورده خورده بدعت در نظر تو مستحسن شود وانگهی محل نزول بلا هستند.

دهم از اهل شك و شكاك در مسائل دینی نباشد و هر مسئله که اتفاق افتد باظهار شك خود مردم را بشك اندازد.

یازدهم آنکه در نزد مردم متهم نباشد و مردم باو ظن بد داشته باشند و چون تو هم با او معاشرت کنی متهم بآن تهمت شوی.

دوازدهم تارك جماعت و مساجد نباشد و از آمد و شد خود و انس تو بآن تو را هم تارك جماعت و مسجد کند.

سیزدهم آنکه متهاون بامر نماز و اول وقت نباشد که از صحبت خود ترا از فیض اول وقت وادارد و خورده خورده ترا متهاون باعظم فرایض خدا کند.

چهاردهم آنکه بی خیر نباشد که هرگز نیکی برادران ننماید و ترا بمعاشرت خود بی خیر برادران مؤمن کند.

پانزدهم آنکه کسی نباشد که تو نه از دینش بهره ببری و بر علم تو و دین تو بیفزاید و نه از دنیای او که هرگز در نکبات دست ترا نگیرد.

شانزدهم آنکه احمق نباشد که هرگز نتوانی از او شوری کرد و نتواند تدبیر در صرف بلائی از تو کند و نتواند قضای حاجات تو را نماید.

هفدهم آنکه فاجر نباشد که فجور خود را برای تو زینت دهد و خورده خورده ترا هم فاجر کند.

هجدهم آنکه کذاب نباشد که هرگز عیش تو گوارا نباشد و آنچه برای تو گوید باور نکنی و اگر عداوت کسی را برای تو خبر آورد تصدیق نتوانی کنی و از او حذر نتوانی کرد و اگر محبت کسی را حکایت کند نتوانی با او دوستی کرد و بعبث میان تو و جمعی دشمنی اندازد که لایق دشمنی نبوده‌اند و با جمعی دیگر دوستی اندازد که لایق دوستی نیستند.

نوزدهم ماجن نباشد و ماجن کسی است که باک ندارد از هر چه بمردم بگوید و هر چه مردم باو گویند چرا که این کس زینت دهد برای تو حال خود را و تو را هم مانند خود کند.

بیستم آنکه بخیل نباشد بجهت آنکه هر گاه تو را حاجت بمال او افتد اگر چه قلیل باشد تو را منع کند و بتو ندهد و مال خود را بر تو ترجیح دهد.

بیست و یکم آنکه قاطع رحم نباشد چرا که کسی که رحم خود را که محبت طبیعی فیما بین ایشان

است قطع کند تو را بطریق اولی قطع کند و در سه جای قرآن قاطع رحم ملعون است.

بیست و دوم اینکه عبد نباشد چرا که عیب را وفا نیست و اگر امینش کنی خیانت کند و اگر سخن گوید دروغ گوید.

بیست و سوم آنکه از سفله و اراذل و اوباش نباشد چرا که ایشان هم مانند عبیدند و علاوه بر آنکه صحبت ایشان عار است قدر تو را ندانند و تو را هم مانند خود انگارند و با تو راست نیایند.

بیست و چهارم آنکه جبان (ترسو) نباشد که تو را از شر هیچ عدوی نرهاند و بر هیچ دشمن نصرت ننماید و در اشد گرفتاری تو پیش نیاید و بگریزد.

بیست و پنجم آنکه از انزال و خواران نباشد چرا که صحبت او دل را می میراند.

بیست و ششم آنکه از اغنیای مغرور بمال نباشد چرا که ایشان تو را مشغول دنیا کنند و از یاد آخرت ببرند و فقرا را در نظر تو خوار کنند و صحبتشان دل را بمیراند.

بیست و هفتم آنکه از زنان نباشد چرا که صحبت زنان مطلقاً دل را بمیراند و اکثر لغو و بی حاصل و بی مایه و پایه است و حیوانیت و شهوانیت تو را غالب کند و روح الایمان تو را ناقص و بر اخلاق ردیه مانند کبر و عُجب و حسد و حرص و شهوت و جبن و بخل تو بیفزاید.

بیست و هشتم آنکه مجذوم نباشد چرا که جذام سرایت کند و صحبت او ممکن نباشد.

بیست و نهم آنکه پیس نباشد چرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی از نزدیکی ایشان فرموده است.

سیم آنکه مجنون نباشد بجهت عدم فایده و وصول ضرر.

سی و یکم آنکه ولدالزنا نباشد که قلب او سخت تر از سنگ و ایمان و وفا و صدق و صفا نزد ایشان یافت نمیشود و ترحم بر تو ابداً نخواهند کرد ابداً اگر چه از نسل رسول باشی.

سی و دوم آنکه اعرابی و از اهل بادیه نباشد چرا که ایشان مؤدب بآداب شرایع نیستند و نفاق ایشان زیاد است و مانند حیواناتند.

سی و سوم آنکه از اهل غشّ و حيله نباشد چرا که ایمن بخلوص او و صدق او نیستی و دایم چیزی چند بتو گوید که تو را خوش آید اگر چه ضرر دین و دنیا و آخرت تو در آن باشد.

سی و چهارم آنکه از شرار نباشد که هر روز شرارتی کند و مردم آزاری نماید و مبتلا شود و هر روز ترا بمحنت اندازد.

سی و پنجم آنکه نوری و زیاد جوان نباشد که برای ایشان عهده و وفائی نیست و ابوالهوسند و از صحبت ایشان ترا انتفاعی حاصل نشود.

سي و ششم آنکه بخصوصه شارب خمر نباشد که وفا و رحم در ایشان نباشد و حیا در وجود ایشان یافت نمیشود و زینت میدهند برای تو عمل خود را و اگر عیبی دیگر نداشته باشند مگر آنکه هر روز مجنون میشوند و بحالی میشوند که ایمان و کفر نزد ایشان یکسان است و خدا و بت پیش ایشان مساوی است بس است.

سي و هفتم آنکه صاحب شطرنج و نرد بخصوصه نباشد چرا که نهی وارد شده است از سلام بر او چه جای عسرت با او.

سي و هشتم آنکه مخنث (دو جنسه ها یا مردانی که حالت زنانه دارند) نباشد که طبع او مجبول بر بی‌وفائی و هرزگی است و سلام بر او ممنوع است چه جای اخوت با او.

سي و نهم آنکه شاعری که شعرهای هرزه میگوید و قذف زنان میکند و هجو مؤمنان مینماید و ناموس مردم را بباد میدهد و عشق مردان میورزد نباشد چرا که سلام بر او نباید کرد چه جای اخوت.

چهارم آنکه عامل تماثیل و تصاویر نباشد چرا که ممنوع است سلام بر او چه جای اخوت او.

اما بطور کلی انسان ها بلکه کل اشیاء سه دسته اند، عده ای ضعیف و تابع هوا بوده یعنی رأی مستقلی (خیر یا شر) ندارند، عده ای خیر و شری دارند اما به مقدار کفایت خودشان است و توان تأثیر در دیگران را ندارند، و دسته آخر بر خیر و شر خود اصرار داشته و توان تأثیر گذاری بر ضعیف تر از خود را دارند.

حال برای انتخاب رفیق و همنشین، اگر فرد مورد نظر متوسط یا ضعیف تر از ما بود، که قرابت با او تحریض یا تحذیری ندارد، اما اگر از ما قوی تر است و خصلت بدی مانند خصال فوق را دارد باید از او اجتناب کنیم، چرا که ضرر او به ما نیز خواهد رسید و به او شبیه خواهیم شد، و در این هنگام نقض غرض از اخوت میشود چرا که غرض از برادری استکمال امور دین و دنیای ماست. اما اگر دارای خصال نیکویی است، با او باید رفاقت نمود تا از او به نیکی متأثر شویم.

بنابراین چنین سخنی که رفیق و برادر خوب کسی است که موافق ما یا به اصطلاح امروزی پایه ما باشد صحیح نیست، چرا که غرض استکمال بوده و میزان شرع و سیرت بزرگان است نه امیال و طبایع ما.

مرحوم کرمانی اعلی الله مقامه میفرمایند:

واجب است که انصاف دهی و خود را و رفیق خود را بمیزان اولیا بسنجی اگر نقص در تو است او را تصدیق کنی و عیب را از خود دانی و محبت تو با او بیشتر شود که آسبه است پدیر و مادر تو و اگر عیب در اوست او را برفق و مدارا بحق بخوانی و بحق بداری لکن نفس سرکش هرگز خود را ناقص نمی انگارد و مخالف خود را دایم ناقص میشمرد و ترک آن کار مؤمنان است و بس.